

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی قدس الله نفسه مبنایی را که در باب معنای حرفی اتخاذ کردند خلاصه اش این است که معانی حروف و معانی حرفیه معانی ایجادی هستند یعنی حروف برای ایجاد معنا هستند. عرض کنم که مراد ایشان را هم اجمالا توضیح دادیم در مقابل اخطاری گرفتند و مرادشان از اخطار استعمال است. عرض شد که استعمال در اصطلاحشان عبارت از این است که شما لفظ را بیاورید و فانی در معنا بشود توسط آن معنا به ذهنتان حاضر بشود، این را اصطلاحا استعمال می گویند که لفظ را بیاوریم، کلمه را بیاوریم تا آن معنا در ذهنتان حاضر بشود. ایجادی به این معنا نیست. به این معناست که لفظ را بیاوریم و به خود لفظ آن معنا ایجاد بشود نه فانی در معنا و معنا حضور در ذهن باشد، این خلاصه فرقی.

یعنی البته این مطلب را خب معلوم است که قبل از ایشان مرحوم آقای صاحب حاشیه، مرحوم آقا شیخ محمد تقی اصفهانی در حاشیه معالم فرمودند. ایشان برداشتند تعمیم دادند. مثالی را که ایشان زد آن مثالش در باب نداء بود، مثلا یا زید، ایشان هم روی همان مثال مطالبی را بیان فرمودند، حالا برای این که این مطلب روشن تر بشود حالا چون خود نائینی هم مثال نزده من مثال بزنم، فرض کنید باء، در کتاب مغنی دارد که برای چهارده معناست. یکیش اولیش الصاق است که می گوید اساسش همین است و بصری ها فقط همین الصاق را ذکر کردند و ادعا شده بقیه معانی که برای باء ذکر شده برگشتش به همین الصاق است. هر چه معنا هست. فرض کنید مقابله و مبادله کتاب بکذا و این جور مطالبی که هست از این قبیل است که برای مبادله باشد یا مقابله باشد. بعد در معنای چهاردهم ایشان دارد التأكيد و هی الزائدة، یکی از معانی باء را تاکید گرفته و زائد، زائد یعنی در کلام معنا نمی دهد، شاید مراد نحوی ها همین بوده، این معنایی که الان مرحوم نائینی به معنای ایجادی می گوید این است یعنی وقتی شما گفتید بعثت الكتاب بمائة تومان، حالا فرض کنید یا مقابله یا به قول بصری ها الصاق، کتاب را به صد دینار چسبانید یا صد دینار را به کتاب چون عرض کردم در باب بیع دو کار هست، یکی تملیک

و یکی تملک و هر کدام از دو طرف موجب و قابل هر دو را انجام می دهند. هم تملیک و هم تملک. هم موجب و هم قابل، فقط فرقی این است که موجب اساسا تملیک می کند، تبعاً تملک می کند، قابل اساسا تملک می کند و تبعاً تملیک می کند. فرقی این است، فرق این دو تا این است و إلا هر دو، دو تا کار انجام می دهند، تملیک و تملک.

آن وقت این جا این تملیک و تملک چون به همدیگر ارتباط پیدا می کنند کلمه باء را برای افاده این معنا بکار بردند لذا بگوییم که در این جور جاها استعمال است یعنی شما باء را آوردید که از آن معنای مقابله در بیاید، از آن معنای الصاق در بیاید اما زائد زیادی است، در کلام ارزشی ندارد و زیادی است. آن وقت چون زیادی در کلام معنا ندارد و خصوصا به اصطلاح آقایان در قرآن کریم اگر آیه ای باشد در آن جا نمی شود گفت زائد و لغو در کلام حق سبحانه و تعالی موجود است. آن وقت این ایجاد معنای تاکید می کند چون معنا ندارد و زائد است. خوب دقت کردید؟ مثلاً اگر گفت زید لیس بقاءم، این بای تاکید است. این جا باء در الصاق استعمال نشده که مثلاً زید را چسبانده باشد به قائم یا نفی کرده باشد، نچسبانده باشد، از قائم کنده باشد، این جا برای الصاق نیست، این جا زیادی است. آن وقت چون زیادی در کلام معنا ندارد خود باء ایجاد تاکید می کند. شاید اگر مرحوم نائینی این مثال را هم می زد بهتر بود. برای روشن شدن مبنای ایشان عرض میکنم. ایشان می خواهد بگوید شما در آن جا لفظ را در یک معنا بکار می برید که از لفظ آن معنا به ذهنتان می آید که اسم این را اخطار گذاشتند، ما اصطلاحاً به این استعمال می گوئیم، افناء اللفظ فی المعنی را عاداتاً استعمال می گوئیم. حالا ایشان اسمش را اخطار گذاشته یعنی شما با بکار بردن این لفظ، این معنا به ذهنتان می آید، مثلاً بعثک الکتاب بمائۀ تومان، کتاب را به، و لذا هم چند دفعه عرض کردم در لغت عربی کلاً باء آوردند اما ما در فارسی گاهی اوقات به می آوریم و گاهی با می آوریم. اگر بخواهیم ترجمه دقیقی بکنیم مثل قطع الخشب بالمنشار، آن جا باید بگوییم که چوب را با اره بریدم، با مناسب است، خود همین بسم الله را هم که نوشتند به نام، مناسب ترش با نام خداست، نه به نام خدا. حالا دیگه وارد بحث لغوی نشویم.

به هر حال در لغت عربی در کلیه این موارد به آوردند، در فارسی عده ای از این موارد باید باشد، نه به باشد. اما در لغت عربی کلاً به آوردند. در فارسی بعضی هایش به است و بعضی هایش با است، کلمه با به کار رفته است مثلاً کتاب را به صد تومان فروختم، نه

کتاب را با صد تومان فروختم. آن جا اصلا با معنا ندارد اما با نام خدا به نیست، با، یا فرض کنید چوب را با اره بریدم، آن جا با معنا

دارد، به اره به فارسی در نمی آید. به عربی بمنشار می گویند اما به فارسی مناسب نیست، معنایش دقیق نیست.

پس بنابراین این هم یک مثال، چون ایشان مثال ندا را زد و یک مثال را هم خود من خارج از امثله زدم.

حالا شاید در فارسی های قدیم به آورده، با نام خداوند بسم الله را یا آن جا هم به آورده، الان در ذهنم نیست. شاید ترجمه ای مثل

ابوالفتوح ترجمه دقیقی است، از ترجمه های بسیار دقیق قرآن به فارسی قدیم ترجمه ای است که خود ابوالفتوح رازی رحمه الله علیه در

آیات مبارکه در تفسیر خودش ذکر کرده. علی ای حال وارد آن قسمت نشویم.

مثال روشن شد؟ ایشان می خواهد بگوید که وقتی می گوید زائد است یعنی دیگه معنا ندارد. وقتی معنا نداشت خواهی نخواهی ایجاد

تاکید می کند. اگر لفظ در معنای خودش لفظ را بکار بردیم و فانی در معنا کردیم ایشان اسمش را اخطار گذاشته، حالا ما اصطلاحا

اسمش را استعمال می گویند، اگر لفظ را بکار بردیم و فانی در معنایی نبود لیس بقائم، باء برای تاکید نیست، لذا خود مغنی هم دارد که

تاکید را همیشه زائده می گیرد، و هی الزائده، این نکته فنیست هم این بوده که چون در قرآن استعمال شده به جای این که بگویند باء

زائده چون می گویند مناسب با کلام الهی است، آن وقت که مغنی را درس می گفتیم، چون مناسب با کلام الهی نیست، تعبیر می کنند

به تاکید، سرّ تاکید برای این است که لفظ زائد، لفظ لغو، لفظ مهمل را مثلا بگویند در مقام تشریع. مقام تشریع را اصطلاحا الان اصولین

مهمل می گویند، مقام اجمال. چون مناسب با آیات مبارکه نیست اجمال نمی گویند. می گویند در مقام تشریع، در مقام بیان نیست، در

مقام تشریع است. یا مقام اجمال است. احلّ لکم إلا ما یتلی علیکم، علی ای حال بنا بر این می شود این مطلب را هم تایید کرد. چون

ایشان هی یاء ندا، حالا یاء ندا را تصادفا آقا شیخ محمد تقی هم در حاشیه خودش آورده. این مطلب را ایشان در مثل سرت من البصره

می گفتند که آنجا ایجاد معنا بکنند، در این جور جاها اگر دقت بکنید ممکن است شما بفهمید به این که این باء زائده است، اگر زائده

شد یعنی معنا ندارد. معذک تاکید استفاده می شود به خاطر خود تلفظ به باء، نه استعمال. نه اخطار باء، معنا از لفظ باء، در این جا زائد

است. این آن چه که می شود برای تقریب کلام مرحوم نائینی قدس الله نفسه در این جا ذکر کرد.

به هر حال ایشان چهار خصلت برای معنای حرفی و برای ایجاد بودنش گرفتند که دیروز خواندیم. آن وقت چون دیروز آخر بحث خواندیم یک بحثی هم بین فرق بین معانی ایجاد، البته آن معنا در زید لیس بقائم درست نیست، آن باء هم برای الصاق است، آن که بگویم باء آن جا معنا دارد و چون زائد است یعنی بدون او هم معنا فهمیده می شود. نه این که معنا ندارد، معنا دارد، همان معنای الصاق یا همان الصاقی که آقایان بصری ها گفتند. همان معنای وحدانی که بصری ها گفتند همین درست است. آن وقت در این جا نهایتش این است که وقتی می گوید زید لیس بقائم هم برای الصاق است. زید را می گوید نمی چسبد، الصاق ندارد به هیچ فرق قدیم. وقتی به هیچ فرد قائم ارتباط نداشت می شود تاکید، تاکید از این نقطه است، نه این که باء برای الصاق نیست. باز هم باء برای الصاق است. نهایتش این است که اگر می گفت زید لیس قائما، شاید از قائم مفهوم قائم در می آمد، لکن باء که آورده مرادش افراد و مصادیق است. نهایتش ممکن است نکته اش این باشد و إلا الصاق، الصاق است یعنی زید هیچ گونه ارتباطی به افراد قائم و هیچ فرد قائم ندارد، می شود تاکید. و لذا در اصطلاح علمای معانی هم تاکید مساوق با حصر است. حصر از توش در می آید. نکته این حصر نکته تاکید است. می گویند اصولا تاکید در لغت عرب افاده حصر می کند، مثل تقدیم ما حقه التأخیر، آن هم هیئت است. یکی از هیئاتی که در کلام هست مثل ایاک نعبد، آن تاکید را بخواهد افاده بکند این تاکید منتهی به حصر می شود. یعنی به هیچ وجه ایشان با هیچ فرد از افراد قائم ارتباطی ندارد. قائم نه قیام مطلق بلکه قائم در خارج و ایستاده. وقتی ارتباط و الصاق نداشت تاکید در می آید اما اگر گفتیم زید لیس قائما، ممکن است مثلا بگویم شب قائم نیست و روز قائم است. اما وقتی گفت لیس بقائم، هیچ ارتباط ندارد، همه حالات را شامل می شود. اصلا زید به هیچ نحوی إن الله لیس بظلام للعبید، آیات مبارکه را عرض کردم که چون در آیات مبارکه به کار برده شده، اسمش را تاکید گذاشتند، از طرف دیگه اسمش را زیاده گذاشتند، زائد نه به این معنا که معنا ندارد، اشتباه نشود. زائد یعنی بدون آن هم معنا استفاده می شد. اگر می گفتند زیدا لیس بقائم در می آمد. زائد با این معنا یعنی با حذف آن معنا استفاده می شد. حالا که با حذف این معنا استفاده می شد حالا که آمده چرا آمده؟ با این که با حذف هم این معنا در می آید زید لیس قائما این معنا در می آید می گویند آمدنش به خاطر تاکید است، تاکید هم به این معناست که یعنی زید هیچ گونه ارتباط و الصاقی به افراد قائم ندارد، این می شود تاکید و تاکید

هم می شود حصر که به هیچ وجهی ایشان قائم نیست و إن الله ليس بظلام للعبيد، این باء برای تاکید است. حالا چون کلام نائینی رحمه الله که قابل تصدیق نیست، خیلی معطلتان نکنیم.

بعد ایشان رضوان الله تعالی علیه متعرض فرق بین انشاء و معانی حرفی می شود چون معانی حرفی را ایشان ایجاد می گرفتند، خطاری گرفتند یعنی گفتند فرق نمی کند، وقتی گفتید زید فی الدار، زید را شما استعمال کردید، فی را هم استعمال کردید و دار را هم استعمال کردید. هر سه استعمال است. فرق نمی کند. بله فی یک معنای اندکاکی است، خودش فی نفسه چیزی نیست، آنی که هست دار است و زید، زید اگر این جا باشد می شود فی الدار، تو کوچه بروی می شود لیس فی الدار، هیچ چیزی اضافه نشده یعنی هیچ نکته ای نیست، دقت کردید؟ این تصور این شده که عده ای هم فکر کردند حرف معنا ندارد یعنی مابه الازاء ندارد یا نائینی تصور کرده که ایجاد است، ایجاد ظرفیت کرده است، یا در کفایه و فصول آمده که معنای آلی است و إلی آخره یا شاید مشهورتر این باشد که حروف به منزله عرض هستند، مثل اعراض می ماند، حالا هر کدامش که هست. حروف را از آن قبیل گرفتند یا تفسیر کردند که معنا ندارد.

این را ببینید در حقیقت یک نکته ظریف و لطیفی در این جا وجود داشته که خفای آن نکته این را ایجاد کرده است. مرحوم نائینی چهار خصیصه برای معنای حرفی ذکر می کند که اگر خوب دقت بکنید با معنای اندکاکی بودن حرف هم این معانی درست است یعنی این مطالبی که شما فرمودید، معنای اول این که معنا ایجاد می باشد یا خطاری، نه ایجاد می نیست، خطاری هست اما خود آن معنا و خود آن حقیقت قوامش به طرفین است، خودش وجود ندارد مستقلاً، مندرک است. این که آن یكون المعنى قائماً بغیره، این جا بحث های قیام نیست، مندرک در غیر است. اشتباه ایشان کلمه قائماً که معنای عرض باشد.

معنای سوم آن لا یكون لذلك المعنى الایجادى نحو تقرر و ثبوت بعد ایجاد.

معنای سوم ایشان که تقرر و ثبوت ندارد بعد از ایجادش بلکه موطن آن استعمال است. این خیلی حرف عجیبی است چون اصلاً مراد ایشان از این عبارت مفهوم نیست. مثلاً می گوید یا زید، تا وقتی گفتید یا زید ندا محقق می شود، اگر نگفتید دیگه نداء نیست، خیلی

خوب حالا سرتُ من البصره با گفتن ابتدای سیر از بصره محقق می شود. این طور نیست که تا بعد بگویند اگر نگفتم محقق نشود. نفهمیدم مراد ایشان چیست.

الرابع: ان يكون المعنى حين إيجاده مغفولا عنه غير ملتفت إليه

این مطلب درست است چون اندکاکی است، سرش هم همین است. این که معنا مغفول عنه است چون شما زید و دار را می بینید، یعنی آن چون خودش مابه الازاء خارجی ندارد، حتی مثل عرض نیست، مثل سفیدی دیوار و قرمزی دیوار نیست. بالاخره شما یک دیواری را می بینید و یک سفیدی را می بینید اما در این جا این مقدار هم شما نمی بینید، نکته این مغفول بودن اندکاکی است، نه نکته اش ایجاد بودن که ایشان فرموده است.

پس این مطالبی را که ایشان فرمودند، چهار تا مطلبی را که فرمودند، البته عرض کردم یک احتمال هم هست که مراد صاحب فصول و صاحب کفایه هم از آلی همین معنا باشد. احتمال هم دارد معنای دیگری باشد. عرض کردیم من جمله اگر شرح مرحوم رشتی را داشته باشید ایشان دو معنا یا سه معنایی را برای آلی در این کلام دارد. شرح بسیار خوبی است، انصافا موجز است، جزء شروح بسیار موجز کفایه است اما خیلی پر معناست، با این که الفاظ کمی دارد فوق العاده این کتاب پر معناست، دو جلد است، در یک جلد هم چاپ شده است. بعد ایشان دارد: بذلك يظهر الفرق بين المعاني الایجابیه فی باب الحروف که خود ایشان قائل بودند و المعانی الایجابیه فی باب المنشآت بالعقود و الايقاعات، البته عرض کردم این مسئله را که آقایان گفتند یعنی آن جا ایجاد است یعنی ایقاعی است، حالا تعبیر ایجاد نکردند و این اختصاص به باب عقود و ایقاعات ندارد. بعید هم هست که ایشان توجه نداشته باشند قدس الله سره. آن در باب انشاء مطلقا است. فرق نمی کند، در باب انشاء مطلقا آن را ایقاعی می دانند، عرض کردم مرحوم نائینی کاملا واضح است وفاقا للمشهور قائل است که معنای انشائی و انشاء یک معنای ایقاعی است، ایقاعی یعنی ایجاد، به خلاف معاصر ایشان مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی که برای ابراز اعتبار نفسانی و آنچه که شما در نفس اعتبار کردید، انشاء را برای آن گرفتند. آقای خوئی هم با مرحوم اصفهانی هستند.

و توضیح ذلك، باز دیروز خواندیم أن للصیغ الانشائية کعبتُ و طالق جزئاً مادیا و جزئاً صوريا.

ایشان می خواهد بگوید در این بعث یک نکته ای هست که در یا زید نیست، در یا زید فقط نداء ایجاد می کند، در بعث چون یک مبدأ اشتقاق هم دارد که همان بیع باشد، البیع مبادله مال بمال یا نقل مال یا تملیک مال بعوض إلی آخر تعاریفی که اصحاب یا غیر اصحاب در باب حقیقت بیع گفتند. دقت بکنید! آن وقت می گوید در باب انشاء آن هیئت برای ایقاع آن مبدأ است. در باب معانی حروف دیگه مبدأ ندارند. حرف فقط برای ایقاع است. این خلاصه حرف ایشان است که حرف ایشان را در دو کلمه با طول و تفصیلش خلاصه بکنیم. چون در باب انشاء مبدأ هست، مثل بعث، یک بیع دارد، بیع یک حقیقت اعتباری است، البته ایشان نوشته بود ملکیت، دیروز عرض کردم ظاهراً مرادشان از ملکیت چیز دیگری باشد، نقل ملکیت است، نقل ملکیت عیناً یعنی عین مال را.

و جزء صورياً، أما الجزء المادی: فهو مبدأ الاشتقاق

بعد ایشان مبدأ اشتقاق را شرح می دهد چون عرض کردم نزاع معروفی بوده که مبدأ کلمه پیش آقایان نحوی های کوفی فعل بود و پیش نحوی های بصره مصدر بود. آقایان متاخر مثل کفایه و مثل ایشان گفتند که مبدأ اشتقاق هیئت ندارد، اصلاً صورت ندارد. فرض کنید مبدأ اشتقاق در ضرب، ضاد و راء و باء است چون شما هر چیزی که بخواهید بگویید ضرب، ضارب، ضرب، اضرب، اینها همه شان هیئت دارند. مبدأ اشتقاق باید هیئت نداشته باشد تا در همه موارد سریان پیدا نکند. اگر هیئت داشت دیگه سریان ندارد. برای سریانش باید فاقد هیئت باشد، فاقد صورت باشد، ضاد و راء و باء، عرض کردم عده ای از کتب لغت عرب هم بر این اساس تدوین کردند و مثلاً ضاد و راء و باء مثلاً این صحیح است. حتی تدوین عده ایشان بر اساس مثلاً ضاد و راء و باء است. چون در مثل ضاد و راء و باء شش صورت تصور می شود. ضرب، ضبر، بضر، ربض، شش صورت تصور می شود. آن وقت مقداری که از این شش صورت مستعمل است و در لغت عرب کاربرد دارد بیان کردند. توضیحات این هست.

و هو معنی اسمی. مبدأ اشتقاق یک معنای اسمی است و له مفهومٌ متقررٌ فی وعاء العقل.

حالا وعای عقل و وعای ادراک مستقلاً.

و اما الجزء الصوری فهو عبارة عن الهيئة التي وضعت لإيجاد انتساب المبدأ إلى الذات

برای ایجاد انتساب، این مطلب ایشان درست است. انتساب توش نیست، ایجاد این مبدأ است.

و اما الأخبارية و الإنشائية فهما خارجان عن مدلول اللفظ

البته مراد ایشان از خارجان در مثل بعث است و این که ایشان فرموده کم لطفی است. بعث اساساً برای اخبار است، عرض کردم وقتی که، این نکته فنیش این است نه این که امران خارجان، این نکته فنیش این است که در امور انشائی و در لغت عرب صیغ خاصی را قرار ندادند إلا در مثل امر مثلاً افعّل و حتی گاهی فعل آمده به معنای افعّل، یفعل آمده به معنای افعّل. اعاد یعنی اعد صلوتک، این هست. آن ها هم نکته خاصی دارد. این نکته ای نیست که در کلمات اصولین هست. من ان شا الله توضیحاتش را بعد عرض می کنم. نکته خاصی دارد که فعل ماضی یا مضارع به معنای وجوب بکار برده شده است و توضیحاتش را عرض می کنیم.

این نکته فنیش این است که در لغت عرب آن چه که هست، اصلاً این اختصاص به لغت ندارد چون لغت اساساً محور اساسیش مال اخبار است. اصلاً لغت اساساً مال اخبار است. این که بعد بخواهند یک معنایی را ایجاد بکنند، تنزیل بکنند. یک شیئی را، این در اشکال مختلف تنزیل چه تنزیلات ادبی و چه تنزیلات قانونی، چه قراردادهای شخصی و چه قراردادهای قانونی، الی آخره. در مطلق تنزیلات در این جا لفظ خاص، چون آن جا ایجاد می کنند در تنزیلات، تنزیل ادبیش هم همین طور است. فرق نمی کند ایشان. مثلاً زیدُ اسد هم یک نوع تنزیل است. حالا ایشان حساب این را نکردند. این که می گوید زیدُ اسدُ، جائی اسدُ این هم یک نحوه تنزیل است. عرض کردیم تنزیل همان طور که مرحوم آقای طباطبائی در ادراکات اعتباری جلد اول اصول فلسفه گفته، البته تعبیر ایشان دقیقاً این نیست که من می گویم اما شرح دادیم، عبارت ایشان را هم آوردیم و در بحث مکاسب خواندیم و توضیح دادیم. تقریباً این جور است که تنزیل اعطاء حد الشیء لغیره، به طور طبیعی این طور است. شما حد یک چیزی را به غیرش بدهید مثلاً حدّ اسدیت را به زید بدهید، زید اسد نیست، شما به او می دهید. این می شود تنزیل و اعتبار. امر اعتباری عبارت از این است که شما حد یک چیز را بدهید. مثلاً فرض کنید گوسفندی که رو به قبله سر بریده شده خیلی گوشت خوبی هم دارد. شما به آن میته می گوید لذا عرض کردم بعضی از این تفسیرگران

تاریخ معتقدند که الفاظ ابتدائاً در قوانین یک نوع تنزیل ادبی بود. بعد منتهی به یک تنزیل قانونی شد، یعنی حیوانی که طبق شرائط سرش بریده نشده ولو گوشتش پاک و لطیف است می گوید این مردار است. ببینید این یک نوع تنزیل است. بعد این را تنزیل قانونی می کنند و آثار مردار را بر آن بار می کند. این می شود تنزیل قانونی، اصطلاحاً اگر آثاری برایش بار نشود، اثر فقط تاثیر در جوانب احساسی باشد تنزیل ادبی است. اگر دارای آثار باشد ترتیب آثار داده می شود تنزیل قانونی است، و کرارا عرض کردم و اخیراً هم چند بار عرض کردم مقاله مفصلی را مرحوم آقای علامه راجع به این ادراکات اعتباری دارند که ظاهراً روح مطلب را از استادش مرحوم آقای اصفهانی گرفتند در این مقاله متأسفانه ایشان فقط، متأسفانه نه، چون کار ایشان این بوده. تنزیل ادبی را متعرض شدند. ما در بحث های خودمان تنزیل قانونی را داریم. غرض سنخ بحث ما با بحث ایشان معلوم بشود فرق اساسی داریم. ایشان آن مقاله مفصلشان تنزیلات ادبی و اعتبارات ادبی است و اعتبارات ادبی و حتی توضیح هم ندادند اعتبارات قانونی. اعتبارات قانونی خواص خودش را دارد و اعتبارات ادبی خواص خودش را دارد.

یکی از حضار: درباره امر و نهی مرحوم علامه صحبت کردند

آیت الله مددی: من تا آخرش را نگاه کردم ندیدم.

من سنن النبی ایشان را دیدم که نسبتاً موجز است و همین ادراکات اعتباری و یک چیز دیگر هم از ایشان دیدیم حاشیه ایشان بر کفایه را هم یک مقدار دیدم.

علی ای حال این مطلب نکته اش این است که نه این که اخباریت و انشائیت خارجان عن مدلول اللفظ، نه، ببینید لفظ اصولاً در زندگی بشر، بشر اصولاً با معانی حقیقی روبرو بود، بعد معانی تنزیلی و معانی مجعول، این ها را بعد پیدا کرد لذا گاهی اوقات ممکن است مثلاً الان در لغت عربی نسبت به بخش امر هیئت قرار دادند، اما فرض کنید راجع به عقود و ایقاعات و التزامات شخصی، التزامات قانونی ما به جای اعتبار گاهی التزام هم می گوئیم یعنی همان اعتبار، التزام را هم یا شخصی مثل عقود و شروط است که التزامات شخصی است

یا التزامات قانونی است. همین که قانون می گوید واجب و حرام است، التزامات را هم دو قسم کردیم البته التزامات شخصی هم باز

اقسام دارد، التزامات مستقل و التزام در التزام که اصطلاحاً شرط بهش می گویند و اِلَی آخره که در محل خودش است.

مشکل کار این بود که برای این الفاظ نبود، ایشان خیال کرده خارجان، بعث خودش ظهور ابتدائیش در بعث اخباری است. باید در مقام

قرائن اقامه می شود که مراد بعث انشائی است و تصادفاً در فارسی هم همین طور است. کتابم را فروختم ابتدائاً، مثلاً کتابم را به تو

فروختم. ابتدائاً به ذهن می آید که خبر باشد. با شواهد نشان می دهد که مراد، چون لفظی برای این وضع نشده بود. برای انشای عقود

لفظی وضع نشده بود. برای این معنای انشائی لفظی وضع نشده بود لذا از آن عاریه گرفتند.

و انما يستفادان من المقام و السَّیاق و قرائن الحال، لا انَّ لفظ بعث مثلاً یکون مشترکاً بین الأخباریَّة و الإنشائیَّة.

نه مشترک نیست، نه این که ایشان گفته است.

و حينئذ إذا كان المتكلم في مقام الأخبار بحيث استفيد من السَّیاق أنَّه في ذلك المقام، كان اللفظ موجبا لإخطار المعنى في الذَّهن من دون

ان يوجد باللفظ معنى أصلاً ، كما في الأسماء

معنایی را ایجاد نمی کند، بحث اسماء نیست، اصولاً متکلم یا در مقام خبر از واقع است یا در مقام ایقاع است. اگر در مقام واقع باشد

لفظ ایجاد نمی کند، هیچ کاری نمی کند. لفظ فقط خبر از واقع می دهد. در مقام انشاء چون مفروض این است که نیست. عرض کردم

در باب اعتباریات همیشه این قاعده در ذهنتان باشد، فرض اول نیست. قدم دوم می خواهیم هست بکنیم. دو تا نکته همیشه در ذهنتان

باشد، نیست و می خواهید آن را ایجاد بکنید. این جاست که لفظ تاثیرگذار است اما در اخباریات هست، چیزی که هست را شما نمی

توانید تغییر بدهید.

و إذا كان المتكلم في سياق الإنشاء فائضا يكون موجبا لإخطار المعنى في ذهن السَّامع،

این اخطار المعنی را که ایشان فرموده به معنای این است که لفظ در آن معنا بکار برده شده. بله راست است. در حروف هم همین طور است. خیال کردند که در انشاء اخطار هست ولی در حروف نیست. در انشاء هم همین طور است.

إِلَّا أَنَّهُ مَعَ ذَلِكَ يَكُونُ مُوجِدًا لِلْمُنْشَأِ مِنَ الْمَلَكِيَّةِ، وَ مُوجِبًا لِإِيجَادِ شَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ التَّلَفُّظِ بَبَيْعٍ مِنْ مِلْكِيَّةِ الْمُشْتَرَى لِلْمَالِ
ملکیت نیست، عرض کردم اگر بخواهیم دقیق بشویم تملیک ماله للمشتري بازاء تملک مال المشتري است. و لذا ما عرض کردیم این که الان معروف است که تملیک عین بعوض این خیلی دقیق نیست. اگر بخواهیم دقیق تر بگوییم تملیک مال بازاء تملک مال آخر. ازاء دارد. نه این که به عوض باشد. بحث عوض نیست. بحثی که در مقام است یعنی من توضیحات را کرارا عرض کردم یکی از نکات بسیار بسیار مهم این است که به تعبیر ایشان در باب عقود و ایقاعات چی می خواهید و لفظی را که آوردید چه حدودی را اثبات می کند، اصلا در باب عقود این را ما خیلی در بحث مکاسب کرارا تکرار کردیم، شما چه می خواهید؟ آنی که می خواهید تملیک کتاب به صد تومان نیست، تملیک کتاب به ازای این که صد تومان ملک شما بشود. به ازای آن می خواهید این کار را بکنید، آن را هم اگر قبول می کند این کار را می کند، آن چون مالک صد تومان بوده تملک می کند چون شما انشاء کردید. آن قبول است. حالت مطاوعه دارد و به اصطلاح انفعالی است. آن قبول می کند تملک را، این چیزی است که نسبت به مال شماست و شما انشاء کردید، در مقابل تملیک صد تومان می کند. تملک در قبال تملیک پس در ایجاب تملیک به ازای تملک است، در قبول تملک به ازای تملیک است. تملک مال طرف مقابل به ازای تملیک مال خودش به طرف مقابل است. این که هست.

یکی از حضار: در بیع فضولی چیست؟

آیت الله مددی: نکته اش در بیع فضولی این است که بیاییم بگوییم اصولا این تملیک و تملک قوام به مالک ندارد. خودش یک امری است که در مقام اعتبار تحقق پیدا می کند. آن نکته بیع فضولی این است حالا غیر از روایات. اگر شما برای بیع یک حقیقت ایقاعی انشائی اعتباری قائل بشوید، اگر قائل بشوید و این حقیقت ایقاعی اعتباری قابل ایجاد است. خوب دقت بکنید! شما کتاب زید را گرفتید این حقیقت ایقاعی را ایجاد کردید. گفتید این کتاب در مقابل صد تومان. طرف مقابل قبول کرد و کتاب هم مال شما نیست، اگر ما این

جور تصور کردیم بیع فضولی درست است. روشن شد؟ چرا؟ چون برای بیع یک حقیقت ایقاعی انشائی تصور کردیم. وقتی به زید گفتیم گفت قبول دارم. این حقیقت معلق بود، متزلزل بود با قبول آن تمام شد. اما این حقیقت ایجاد شد. در وعای اعتبار ایجاد شد. اگر گفتید ما همچنین چیزی نداریم، مالک حق دارد که بگوید بعث، این یک وجود است مثل اضافه اشراقی. این قوامش به آن است. یعنی باید از مالک باشد. اگر از مالک باشد این امر هست و إلا نیست. خب بیع فضولی باطل است. احتیاج به روایت هم ندارد. دقت بکنید! این نکته فنی را خوب دقت بکنید. ما باید بگوییم که آیا یک تقرری و یک واقعیت انشائی ایقاعی اعتباری دارد یا ندارد؟ آن وقت نتیجه اش این می شود که قیمت کتاب در خارج هشتاد تومان است. وقتی فضولی فروخت و آمد گفت من قبول کردم باید صد تومان را بدهد. بگوید کتاب هشتاد تومان است می گوید خیلی خوب این نقل و انتقال انجام گرفت. یا قیمت کتاب ۱۵۰ تومان است ایشان قبول کرد بگوید صد تومان. چرا؟ چون این امر اعتباری و لذا هم اصطلاحاً این طور می گویند، کتاب دارای یک بدل حقیقی است. هشتاد تومان، یا ۱۵۰ تومان. دارای یک بدل جعلی است، ۱۰۰ تومان، اثر بیع رابطه بین این بدل جعلی با کتاب است. اگر شما گفتید این رابطه فی نفسه محقق می شود. می خواهد مالک باشد یا نباشد. این رابطه فی نفسه.

یکی از حضار: این که در عالم اعتبار است واقعا و وجدانا می شود اما این که شارع هم قبول بکند.

آیت الله مددی: خب اگر اعتبار را هم قبول کرد شارع هم از باب امضا است.

خب دقت کردید؟ بحث فضولی نکته فنیش این است، اما فرض کنید امر، می گوید من به تو می گویم که مولا به تو امر کرده که برو آب بیاور، مولا هم خبر ندارد. امر فضولی. بعد به مولا گفتند گفت خیلی خوب، مطلب بدی را نگفتی. این را می گویند کافی نیست. چرا؟ چون امر یک چیز بالاستقلال نیست، این شئون مولاست. شأن مولاست نه یک امر استقلالی. نه یک امر فی نفسه. لذا مرحوم آقاضیا اصلاً منکر است در اوامر و در حکم تکلیفی منکر جعل است. آقاضیا اعتباریش نمی داند. مرحوم آقاضیا حکم تکلیفی را معنا می کند اراده مبرزه یا ابراز اراده، لذا معروف است که ایشان می گوید ابراز که یک امر تکوینی است شما با لفظ ابراز می کنید، اراده هم یک امر تکوینی است پس کجاش اعتبار دارد؟ شما در حکم ابراز اراده می کنید. با ابراز اراده حکمی وجود ندارد، دقت فرمودید؟

لذا در مثل امر امر فضولی معنا ندارد. چون آنجا باید ابراز اراده بشود و ابراز اراده این است که شما گفتید. ابراز مولویت بشود یا به قول امروزی ها پرتوی شخصیت مولاست. پرتو ذات مولاست یا کیش شخصیت به قول بعضی ها. این غیر از بیع است. بیع خودش فی نفسه یک واقعیت است.

پس امور اعتباری بعضی هایش فی نفسه واقعیت دارند. بحث بیع فضولی آن نکته فنی این است. عرض کردم این نکته فنی با قطع نظر از روایات است و عرض هم کردم ان شا الله می آید آقایان در بیع فضولی آن کشف حقیقی را می گویند کشف معقول نیست. آن وقت ان شا الله عرض می کنیم که کشف حقیقی یعنی به این معنا که با اجازه ثابت بشود که عقد از حین خودش صحیح بوده یعنی اجازه در حین کشف، در عین حال موثر هم باشد، این که آقایان ما قبول نکردند. مشکل این است دیگه. آقایان می گویند اگر کاشف باشد معقول است اما بخواهد تاثیر بگذارد شرط متاخر را قبول نکردند و گفتند این نمی شود. معقول نیست لذا کشف حقیقی به این معنا که خوب دقت بکنید، کشف به این معنا که حالا با اجازه من روشن بشود که عقد از حین خودش صحیح بوده. این خیلی مشکل ندارد. آنی که مشکل دارد و اثر بگذارد. این اجازه من اثر بگذارد در صحت عقد از حین عقد که هم اثرگذار باشد و هم کشف از صحت در حین عقد بکند. این معنایی است که آقایان می گویند اشکال ندارد و عرض کردم این معنایی را که آقایان اشکال کردند عقلانی هم هست. سنهوری در کتاب خودش در بحث نظریه العقد هم دارد، ایشان از قوانین آلمان یا فرانسه نقل می کند. إن للاجازه اثرا قهقراثیا، اصلا اثر تعبیر می کند. اصلا تعبیر ایشان است. همین مطلبی است که آقایان ما گفتند که جزء مستحیلات است. این مستحیل آقایان جزء امور قانونی است! اثر دارد. تاثیرگذار است. چون گفتند اگر اثر دارد می شود ناقل. اگر بخواهد از سابق بشود می شود کاشف. این نمی شود ولی با همین عبارت نوشتند و عبارتشان خیلی واضح است. إن للاجازه اثرا قهقراثیا، اثر روی گذشته دارد، از الان اثر می کند لکن عقد الان اثرش الان است. لکن عقد از حین عقد. این که عین عبارتی است که ان شا الله در بحث بیع فضولی اگر به همین زودی ها رسیدیم. بحث ایشان البته در جلد اول یا دوم کتاب بیع ایشان عنوان عقد الفضاله دارد، فضولی ما گفتیم، ایشان فضاله دارد. فضاله در کتاب ایشان معنایی

فضولی است. اشتباه نشود چون بعضی ها به یک آقایی گفتم نگاه بکنم گفتند ایشان بحث فضولی را ندارد. بعد من خودم تعجب کردم دیدم به عنوان فضاله دارد.

علی ای حال ایشان این مطلب را ایشان و الحاصل: انّ استعمال صیغ العقود فی معانیها یوجب حدوث امر لم یکن این مطلب ایشان درست است، لکن این مطلب ایشان إذا كان فی مقام الإنشاء، و أمّا بقاء ذلك الأمر فلا یدور مدار الاستعمال این مطلب ایشان هم درست است به این معنا که تابع آن معنایی است که ایجاد کرده، تابع آن معنایی است که بکار برده بل یدور مدار بقاء وعائه من وعاء الاعتبار، فملکیّة المشتري للمال تبقى بقاء الاعتبار

مراد از مال در این جا تملیک عین است. بقاء الاعتبار

و لا تدور مدار بقاء الإنشاء و الاستعمال، بل المملکیّة هی بنفسها متقرّرة بعد الإنشاء

دقت بکنید بحثی را که ایشان ظاهراً خلط فرمودند آنی که هیئت است کارش ایجاد و ایقاع معناست. آن مبدأ اشتقاق آن خودش فرق می کند، مواردش فرق می کند. این فرق مال موارد اشتقاق است.

و هذا بخلاف المعنى الموجد بالحرف، فإنّ المعنى الحرفی قراره و قوامه یكون فی موطن الاستعمال، بحيث یدور مدار الاستعمال حدوثا و بقاء

این هم ظاهراً خلاف واقع است. تابع همان معناست مثلاً یا زید. ندا بودن تابع این است که تا وقتی بگوید یا زید، نداست. سکوت کرد دیگه ندا نیست. این به خاطر ندا و مفهوم نداست اما اگر گفت سرت من البصره، این مطلب که سیر من ابتدائش از بصره بوده این محفوظ است. من نمی دانم ایشان چطور می فرماید.

مثلاً (من) فی قولک سرت من البصره إلى الکوفة انّما توجد الرّبط و التّسبیه بین لفظة السّیر بما لها من المفهوم، و لفظة البصره كذلك،

و من المعلوم: انّ هذا الرّبط یدور مدار الاستعمال

من فرقی بین بعث و سرت من البصره نمی بینم. نمی دانم چه چیزی به ذهن مبارک ایشان آمده است. بله در ندا حرف ایشان درست است چون عنوان ندا است. آن در آن جا یدور مدار الاستعمال حرف ایشان درست است اما این جا یدور مدار الاستعمال ندارد.

فما دام متشاغلا بالاستعمال یکون الربط محفوظا

ظاهرا ربط در این جا نسبت ابتدائی است، نسبت ابتدائی را ایجاد کرد یعنی نسبت ابتدائی را بیان کرد. این نسبت ابتدائی ثابت است. بله نسبت ندائی، نسبت ندائی وقتی است که می گوید یا زید، اگر سکوت کرد این نداء نیست. این بحث دیگری است غیر از آن است. من که نفهمیدم.

فما دام متشاغلا بالاستعمال یکون الربط محفوظا و بمجرد خروج المتکلم عن موطن الاستعمال ینعدم الربط

نفهمیدم که این ینعدم الربط یعنی چه؟

یکی از حضار: اگر بیع معاطاتی را قبول نکنیم قوامش به همان لفظ می شود.

آیت الله مددی: نه فرق نمی کند.

و كذلك النداء فی قولک: یا زید

این درست است. حرف ایشان در نداء درست است.

انما یکون قوامه بنفس الاستعمال، و یکون قائما بقولک: یا زید، و لیس للنداء الحاصل من القول نحو تقرّر و ثبوت فی وعاء من الأوعية غیر وعاء الاستعمال،

این به خاطر این که مفهوم نداء یعنی عنوان نداء یک عنوانی است که به کلام است. عرض کردم در توضیح کلام مرحوم محقق صاحب حاشیه مطلب ایشان را توضیح دادیم. حرف بدی نیست لکن این وضع نیست.

بخلاف الملكية الحاصلة من قولک بعث

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين